شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال پانزدهم
۳ اسفند ۱۴۰۲
۱۲ شعبان ۱۴۴۵
شماره ۴۱۶۳

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
● نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۵۴٪ ↓ ۰° ↑ ۱۰°

صبح ۱ | ظهر ۹ | عصر ۸ | شب ۳

اوقات شرعی مشهد

● اذان ظهر ۱۱:۴۵:۰۴ ● نیمه شب شرعی ۲۳:۰۲:۵۴
● غروب آفتاب ۱۷:۱۸:۴۲ ● اذان صبح فردا ۰۴:۴۵:۵۶
● اذان مغرب ۱۷:۳۷:۱۴ ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۱۰:۱۱

قاب انتظار

«انتظار» اثری از حسن عزیزی/رنگ و روغن روی بوم

اول شخص

انتظار در قدمگاه

درباره محمدمهدی عسگرپور، نویسنده، تهیه‌کننده و کارگردان سینما و تلویزیون که در فیلم «قدمگاه» به مضمون انتظار پرداخت

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

محمدمهدی عسگرپور، سینما را در سال ۱۳۶۹ با نویسندگی، تهیه‌کنندگی و کارگردانی فیلم «پرواز در نهایت» تجربه کرد و دوسال بعد نیز با کارگردانی «نقطه اوج» یکی از دست‌اندرکاران تولید آثار تلویزیونی شناخته شد و در ادامه راه تا پایان دهه ۹۰، بیش از سینما در تلویزیون و بیش از نویسندگی در مقام کارگردانی فعالیت کرد. «روحا...»، «گلهای گرمسیری»، «اتوبوس»، «جراحت»، «شیدایی»، «نفس گرم» و «رهایم نکن» را در سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۹۷ برای تلویزیون کارگردانی کرد و با ورود به دهه ۹۰، با دو فیلم «متولد۶۵» و «ماجان»، در زمینه تهیه‌کنندگی مشغول به‌کار شد، اما سیزده سال از آخرین کارگردانی او در مدیوم سینما گذشته بود که پس از فیلم «پرواز در نهایت»، در سال ۱۳۸۲ به سراغ ساخت دومین فیلم بلند سینمایی خود رفت. «قدمگاه»، اثری سینمایی درکارنامه موفق عسگرپور است که ادای دین او به سینمایی دینی با مضمون «ظهور» به شمار می‌آید. فیلمی جسورانه که باصراحت از امام زمان(عج) و جامعه منتظر سخن به میان می‌آورد. عسگرپور نیز با علم به رسالت هنر و سینمای دینی، کارگردانی فیلم‌نامه محمد رضایی‌راد را برعهده می‌گیرد تا با پرداختن به شخصیت اصلی اثر، هویت‌گم‌شده جامعه منتظر را کالبدشکافی کند. کارگردان در این فیلم، بر بستر یک ملودرام پرکشش، وجود امام زمان(عج) را به عنوان ناجی بشریت معرفی می‌کند و جامعه آمیخته با خصایص ناپسند را در آستانه جشن‌های نیمه شعبان، با تلنگرهایی تدریجی به اندیشه وامی دارد. ادای نذر چندین و چندساله رحمان (شخصیت اصلی داستان)، سرپوشی بر غفلت‌ها و خطاهای مدام آدم‌های جامعه‌ای است که سعی در فراموشی گناهان خود دارند. آن‌چنان که خواب رحمان، آغازی بر بیداری اوست. عسگرپور درباره نقش اصلی فیلم سینمایی خود می‌گوید: نقش اصلی فیلم، واسطه فیض می‌شود و به شکل‌های مختلف مشکلات آدم‌های درون فیلم را مطرح و حل می‌کند و از همه مهم‌تر اینکه هویت مخدوش شده او پیدا می‌شود و فلسفه حضور حضرت حجت(عج) در این فیلم دقیقا به همین نکته باز می‌گردد و بازیابی هویت مخدوش شده، پیام ظهور است که در پایان، بیننده به آن می‌رسد.

این فیلم در بیست و دومین دوره جشنواره فیلم فجر اکران و در ۹ رشته، برای دریافت سیمرغ بلورین کاندیدا شد که در نهایت سیمرغ بلورین بهترین موسیقی متن، بهترین چهره‌پردازی و بهترین اثر هنر و تجربه را از آن خود کرد. کارگردان فیلم قدمگاه با رویکردی دینی به دنبال راهی برای حل معضلات اجتماعی است و با همین تفکر، در سال ۱۳۹۲ به سراغ فیلم‌نامه «مهمان داریم» می‌رود و این بار سینمای دفاع مقدس را سوژه اندیشه‌های اخلاقی خود قرار می‌دهد. عسگرپور در حوزه مناصب اجرایی نیز در سمت معاونت بخش جنگ بنیاد سینمایی فارابی، سرپرست مرکز سینمای تجربی، مدیرگروه کودک و نوجوان شبکه دوم، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، معاون هنری سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، مدیرعامل خانه سینما و مدیرعامل خانه هنرمندان ایران خدمت کرده و از سال ۱۳۸۹ نایب رئیس در حوزه آسیا فدراسیون بین‌المللی انجمن‌های تهیه‌کنندگان فیلم FIAPF بوده است و در دانشکده صداوسیما نیز در رشته کارگردانی تدریس می‌کند.

نمایی از فیلم سینمایی «قدمگاه»

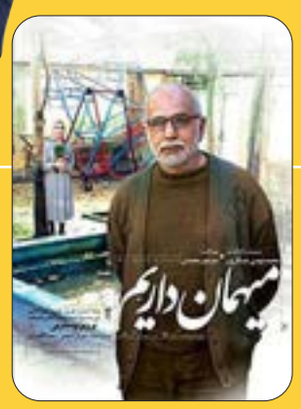

«میهمان داریم» و نگاهی دیگر به مفهوم انتظار

محمدمهدی عسگرپور ۱۰ سال پس از موفقیت در ساخت فیلم «قدمگاه»، بار دیگر به سراغ مفهوم انتظار رفت و این بار با نگاهی متفاوت به انتظار، بستر دفاع مقدس را دستمایه مضمون خود قرار داد. این فیلم با نگاه به خانواده جانبازان و شهدا، انتظار را در قالب ورود میهمان به خانواده آقاابراهیم به تصویر می‌کشد. این فیلم نیز از سی‌ودومین جشنواره فیلم فجر، در پنج رشته کارگردانی، بهترین بازیگر نقش مکمل زن، بهترین فیلم‌برداری، بهترین موسیقی متن و بهترین چهره‌پردازی، کاندیدای دریافت سیمرغ بلورین شد.

روایت

«خوب» یک حرف از نام کوچک توست ...

حامد عسگری
شاعر و نویسنده

تو می آیی و ما در گوشی های همراهمان خبر آمدنت را برای هم فوروارد می کنیم، تو می آیی و ما عکست را در شبکه های اجتماعی پست و استوری می کنیم و قربان صدقه ات می رویم. تو در تلویزیون های رنگارنگ جلو میکروفون های رنگارنگ نشست خبری می گذاری و با حوصله به همه سؤال ها پاسخ تشریحی کامل و مفصل می دهی. تو حرف می زنی و پدربزرگ ها همه خاطره تعریف خواهند کرد که همین سید محاسن مشکی با همان خال روی گونه و موهای براق مشکی بارها در مترو و اتوبوس جایش را به زانو درد آن ها داده. تو می آیی و مادربزرگ هایمان با بغض از پر شالشان یک اسکناس در می آورند و دور عکست در تلویزیون می چرخانند و صدقه می دهند چون بارها شاهد بوده اند که سبد خریدشان را از بازار روز تا در خانه هایشان رسانده ای. تو می آیی و همه وزارتخانه ها تعطیل خواهند شد، همه تانک ها آهن اسقاطی خواهند شد. کارخانه های تولید باروت و تی ان تی و نارنجک تغییر کاربری می دهند و نیمش مزارع گندم خواهد شد و نیمش باغ های سیب و انگور.

آمدنت دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد. پیرمردهای سرخ پوست، پیرزن های آفریقایی... مادران فلسطینی و افغانستانی و سوری با تو جلسه اختصاصی خواهند گذاشت نه که عرض حاجتی داشته باشند که فقط تماشایت کنند و از تن صدایت دلشان روشن شود. تو در آمدنت نور داری و برکت و آشتی.

همه قاصدک های جهان به فرمان تو هستند و حتی اطلسی ها هم حق دارند بیایند به کوفه و به مدیر دفترتان از تنگی گلدان هایشان گلایه کنند. آمدنت شق القمر است. آمدنت شعبان را دو نیم می کند و این اتفاق شیرینی است. تو می آیی و حرف های توی قلبمان را حتی قبل از اینکه به لب برسند می شنوی و کارگزارانت را مأمور می کنی که برآورده سازند. تو می آیی و هیچ بانکی برای هیچ وامی ضامن نمی خواهد. هیچ کس برای کارآفرینی نیاز به امضا و تأیید و اجازه هیچ کسی ندارد. تو می آیی با قانون هایی که خودت وضع کرده ای و همه با احترام و افتخار به آن قانون ها عمل خواهند کرد. تو تجسم و تجسد همه خوبی و مهر و آرامش و آشتی جهانی. اوضاع جهان را می بینید؟ خون از حلق زمین بالا می رود. حال جهان خوب نیست. از ما و جوانی مان که گذشت. به خاطر بچه هایمان بیا.

چکامه

از نو شکفت نرگس چشم انتظاری‌ام ..... گل کرد خار خار شب بی‌قراری‌ام
تا شد هزار پاره دل از یک نگاه تو ..... دیدم هزار چشم در آیینه کاری‌ام
گر من به شوق دیدنت از خویش می‌روم ..... از خویش می‌روم که تو با خود بیاری‌ام
بود و نبود من همه از دست رفته است ..... باری مگر تو دست برآری به یاری‌ام
کاری به کار غیر ندارم که عاقبت ..... مرهم نهاد نام تو بر زخم کاری‌ام
تا ساحل قرار تو چون موج بی‌قرار ..... بار و رو به سوی تو دارم که جاری‌ام
با ناخنم به سنگ نوشتم: بیا، بیا ..... زان پیش‌تر که پاک شود یادگاری‌ام

قیصر امین‌پور

از خویش می‌روم که تو با خود بیاری‌ام

روایت یک قاب

کلاس تعلیم و تعلم

عکاس و نویسنده
حمید سبحانی

سال ۱۳۶۳، میانه‌های جنگ هشت ساله و کودکانی که زود از روی کودکی خود پریده بودند. مدرسه آن روزها صرفا جایی برای مشق ریاضی و فارسی نبود. نیمکت‌های مدارس پر بود از مردان و زنانی که فقط سنشان توی شناسنامه کم بود. مدرسه جایی بود که علاوه بر درس، محل جمع آوری کمک‌ها برای جبهه، جلسات محلی و گاه پناهگاه زمان آژیر قرمز بود. بازوی دوم اجتماعی محلات بعد از مسجد بود. نیمکت‌های خش دارِ زخمیِ جوهرآگینش بار جدیدی از مسئولیت‌ها را پذیرفته بودند. دانش آموزانی که پدرانشان در جنگ بودند و در کنار بازی با توپ هفت جلد خسته و کوچه‌های تنگ و مشق نوشتن توی دفترهایی که جلدش منقش بود به عبارت «تعلیم و تعلم عبادت است» زندگی را در بعد عملی خیلی زود و جور دیگری هم تعلیم می‌دیدند. پسران کوچک و دختران کوچکی که بخشی از بار بزرگ زندگی در نبود پدرانشان بر دوش آن‌ها بود. مدرسه تنها محل صف صبحگاهی و گچ و تخته نبود بلکه می‌دیدند هم مدرسه‌ای‌های چندسال بالاترشان رفته‌اند به جنگ و گاه قاب عکسشان، جایشان را روی نیمکت می‌گیرد. کیسه‌های شنی انباشته روی هم در ورودی و گوشه حیاط مدرسه و پخش مارش نظامی از بلندگوی مدرسه جای «هم شاگردی سلام» می‌گفت که شرایط عادی نیست. مدرسه اما در کنار همه این تجارب اجتماعی فصل دیگری را هم تجربه می‌کرد و آن تبدیل شدنش به محل شعبه اخذ رأی در مناسبت‌های انتخابات بود (مناسبتی که همچنان پابرجاست). این عکس پلان خوبی است از روایتی که شرحش رفت. عکس به سیاق همه آرشیو آن روزها که در خبرگزاری‌ها و منابع منتشر شده است، عکاسش نامشخص است و فقط نام آرشیو ایرنا را یدک می‌کشد. ۲۶ فروردین ۱۳۶۳ است و دومین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی. بین آدم‌هایی که روی صندلی‌های یک مدرسه در تهران نشسته‌اند و مشغول نوشتن اسامی کاندیداهای منتخبشان هستند. تعداد زیادی پسربچه هستند که نگاهشان رو به دوربین است. آن‌ها در سن رأی دادن نیستند اما حضورشان را توی عکس خوب غالب کرده‌اند زیرا در آن روزها نقش مهمی را ایفا می‌کرده‌اند.

در مجموع بیش از ۱۵ میلیون نفر برای انتخاب ۲۷۰ کرسی مجلس دوم، رأی دادند.

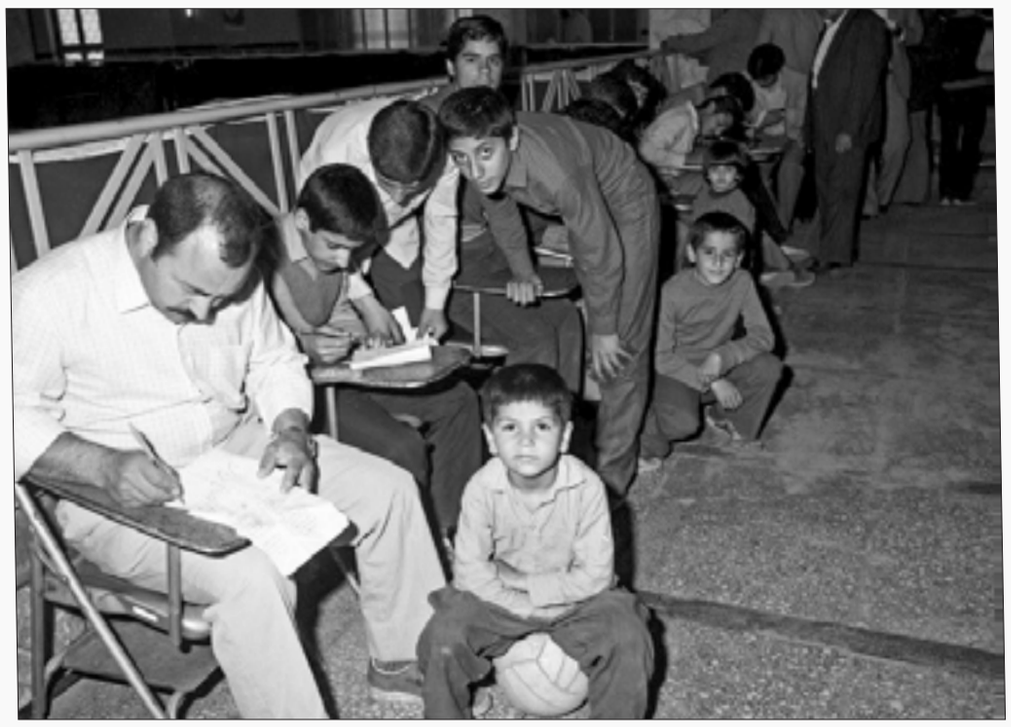

دل نگار

خیلی دور، خیلی نزدیک

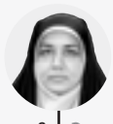

روزنامه نگار
معصومه متین نژاد

با آن لبخند پُر از حرف همیشگی اش، روبه‌رویم نشسته است و می خواهد چند سطری به مناسبت میلاد امام زمان(عج) برایش بنویسم. مات نگاهش می کنم، دلم می خواهد، حتی به زبان هم می آورم، ولی قلمم ناتوان است و رویم نمی شود، بگویم ظرفم از هرگونه اطلاعات و ارتباطی خالی است. «ای امام! خوب می دانی که من نویسنده‌ای معمولی ام بی هیچ امتیاز ویژه‌ای! پس لطف کن و از هر راهی که صلاح می دانی، به نشانه‌ای مرا مجهز کن که آیا شایسته‌ام به نوشتن؟ خواهش می کنم نشانه‌ای که می گذاری، همراه با اما و اگر نباشد تا در صحتش شک نکنم. صریح و روشن باشد که تا دیدمش، مطمئن شوم نشانه‌ای از سوی توست!»

یاد علی مؤذنی می افتم در کتاب «دوازدهم» ش. وقتی به شخصیت اصلی رمانش پیشنهاد نوشتن یک فیلم‌نامه درباره حضرت می شود، او در کش و قوس پذیرفتن یا نپذیرفتن نگارش آن در خلوتی با امام زمان(عج) به ناتوانی خود در محضر امام اعتراف و سپس از ایشان طلب نشانه‌ای در این مسیر می کند.

کتاب ساده‌ای است و با همه سادگی اش برای نخستین بار نگاه زنده‌ای از امام زمان(عج) به من می دهد. هرچند اطلاعاتش تکراری است، ولی به عمق جانم نفوذ می کند. بخش تاریخی اش را می پسندم و از عاشقانه‌ای آبکی که در دل داستان وارد کرده، خوشم نمی آید. خوب می دانم تا زندگی نکرده باشی، نوشتن از آن ممکن نیست. چند ساعتی را همان طور مات صفحه نمایشگرم می شوم تا جمله‌ای از ذهنم تراوش کند، دریغ از واژه‌ای! هرچه بیشتر فکر می کنم، بیشتر احساس تهی بودن دارم.

سعی دارم درباره احساسم بنویسم. با همه نزدیکی اش، خیلی دور است. این دوگانگی رهایم نمی کند. «چقدر راه را اشتباه آمده‌ام! چند سال باید زندگی کنی تا به این نقطه برسی!؟» این از آن جمله‌های تاریخی محمد شجاعی است، فعال در حوزه مهدویت. از آن آدم‌هایی که حوزه و دانشگاه را تا انتها می رود و بعد تازه می فهمد همه مسیر را اشتباهی آمده است. همه داشته‌هایش از نظرش به هیچ نمی ارزد و آن قدر جای خالی امام در زندگی اش عمیق احساس می شود که با هیچ چیز نمی تواند پُرش کند.

این شده مَثَل خیلی از ما، همه عمر سعی کرده‌ایم حس خوب بودن را در خودمان زنده نگه داریم ولی از یک جایی تازه متوجه می شویم این خوب بودنمان به هیچ نمی ارزد. به جنس خوب بودن پدر و مادرهای امروزی تنه زده است. مهر و سجاده هایشان را محکم چسبیده و بچه هایشان را در این وانفسا رها کرده‌اند. فراموشمان شده است همه این آمد و شدها برای رسیدن به هدفی والاتر بوده که هنوز در طول چهارده قرن محقق نشده است.